

تعامل امام علي (ع) با خلفا در جهت وحدت اسلامی

<"xml encoding="UTF-8?">

چکیده ضرورت وحدت امت اسلامي بر هيچ کس پوشيده نيست. افزون بر قرآن کریم، و سنت پیامبر اکرم صلي الله عليه و آله سخنان و راه و روش پيشوايان معصوم عليهم السلام ندي روح بخش و طراوت آفرين «وحدت» را به طنين انداختند. در اين مقاله، با توجه به ضرورت و هدف طرح موضوع، به مفهوم شناسي وحدت پرداخته شده و از تعامل امام علي عليه السلام با خلفا در جهت وحدت اسلامي با تأکيد بر پاسبان و حافظ وحدت بودن حضرت سخن به ميان آمده است.

موضوعاتي همانند مشاوره سياسي، مشاوره اقتصادي و نظامي، همکاري علمي و قضايي و ارائه راهنمايي هاي لازم در امور ديواني از موارد تعامل امام علي عليه السلام با خليفه اول بر شمرده شده و در دوران خليفه دوم، افزون بر همکاري و مشورت نظامي امام علي عليه السلام در نبرد جسر، جنگ با روميان و نبرد بيت المقدس و... پيروان حضرت هم در جنگ ها و مسائل حکومتي با خليفه همکاري داشته اند.

اين همکاري ها در زمان خليفه سوم هم ادامه داشت؛ اما به سبب مسائل ويژه اين دوران، امام در برابر ناراضيان خليفه، نقش وساطت و ميانجيگري را به عهده داشته است و هنگام محاصره خانه خليفه، مشک هايي از آب را از طريق فرزندان حسن و حسين عليهم السلام براي خليفه فرستاد.

اين رفتارها، از روح بلند وحدت و يکپارچگي حکايت دارد که همواره (به ويژه در عصر حاضر) امت اسلامي سخت به آن نيازمند است. عملکرد امام علي عليه السلام، سراسر اهتمام به مصالح اسلام و پايداري وحدت امت اسلامي بوده است.

وحدت و همبستگي مسلمانان، از مسائل بسيار مهم و اساسي بوده که کلام خدا و سنت نبوي، بر آن تأکيد فراوان کرده است.

ندي روح بخش و طراوت آفرين وحدت، زماني بر زبان پيامبر صلي الله عليه و آله و اصحاب وفادارش جاري شد که زمزمه هاي تفرقه ريشه دار در آداب و عادات و کينه هاي ديرين جاهلي، به گوش مي رسيد. با رحلت پيامبر صلي الله عليه و آله زمينه مناسب براي بازگشت برتري هاي قومي و نژادي فراهم شد و نخستين شکاف ميان مسلمانان بر سر مسأله جانشيني پديد آمد. هر کدام به ادله گوناگوني در اين باره تمسک مي کردند. پس از ماجراي سقيفه و تعيين نخستين خليفه، بسياري از اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله با همه اختلاف سليقه و بينشي که داشتند، به سبب مصالح اسلام و وحدت امت اسلامي سکوت اختيار کردند و مانع از هم پاشيدگي و تفرقه در جامعه اسلامي شدند.

امام علي عليه السلام براي حفظ وحدت مسلمانان، اطراف خويش از هر گونه حرکتی که به تضعيف اسلام و از هم پاشيدگي صفوف مسلمانان بينجامد، بر حذر مي داشت و از هيچ گونه مساعدت فکري با خلفا کوتاهي نکرد. گزارش تاريخي حاكي از آن است که مشاوره خلفا با علي عليه السلام در امور مهم، دستگاه خلافت را از لغزش اصولي باز داشت؛ به ويژه سازمان قضايي حکومت را بر استيفاي حقوق مردم وامي داشت.

ضرورت موضوع امروزه که استکبار جهاني با تمام توان، جهان اسلام را نشانه گرفته، و برخي کشورهاي اسلامي را عملاً تسخير و جولانگاه خود قرار داده، وحدت امت اسلامي را پيش از پيش ضرور ساخته است، و يگانه راه بيرون رفت از معضلات کنوني، وحدت و اتحاد مسلمانان خواهد بود.

قرآن و احاديث اهل بيت عليهم السلام نيز وحدت امت اسلامي را امري ضرور خوانده و بدان توصيه کرده است :
و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا. همگي به ريسمان خداوند چنگ زنيد و پراکنده نشويد (آل عمران (3)، 103).

از ديدگاه امام صادق عليه السلام کسي که به اندازه یک وجب از جماعت مسلمانان دوري گزيند، رشته اسلام را از گردن خود پاره کرده است (کليني، ج 1، ص 405)؛ بنابراين وحدت و اتحاد، اولاً ضرورت عقلي است. ثانياً آيات فراوان و احاديث اهل بيت عليهم السلام نيز آن را اصل ضرور دانسته است.

هدف ايجاد وحدت و اتحاد پيروان مذاهب اسلامي و امت اسلام، از اهداف اصلي بحث مورد نظر است که با رعايت وتوجه به سيره و شيوه هاي برخورد امام علي عليه السلام با خلفا و مشاوره و مساعدت هاي گوناگون حضرت با آن ها، رسيدن به اين هدف مقدس، ممکن و آسان خواهد بود.

مفهوم شناسي از مباحث مطرح در مسائل گوناگون علمي و اجتماعي، تبیین مفاهيم و واژه هايي است که در آن ها به کار مي رود؛ از اين رو نخست لازم است برخي واژه ها تعريف شود.

أ. وحدت و اتحاد

1. معنای لغوي : وحدت در لغت عبارت است از يگانه شدن، يگانه بودن و اشتراك گروهي در یک مرام و مقصد، اشتراك همه افراد ملت در آمال و مقاصد که مجموعه اي واحد به شمار آيند (معين، ج 4، ص 4989).
اتحاد عبارت است از يکي شدن (1) (طريحي، ج 4 ص 476)، يگانگي کردن، يکرنگي، يکدلي، يک جهتي و هماهنگي.

2. معنای اصطلاحی : وحدت و اتحاد در اصطلاح عبارتند از اين که چند چيز با حفظ خاصيت شخصي خود، با هم يگانه و يکي شوند (سعید بند علي، ص 14)؛ بنابراين، مقصود از وحدت واتحاد امت اسلامي، همبستگي و دست به دست هم دادن کليه مسلمانان با حفظ هويت مذهبي در برابر دشمنان مشترک است. امامان معصوم عليهم السلام نيز که حاکم منصوب و منصوص از طرف خداوند بر امت مسلمان بودند، با حاکمان زمانه خود در جهت حفظ وحدت تعامل و همکاري داشتند.

ب. تعامل

تعامل عبارت است از معامله کردن و داد و ستد مردم با یک ديگر (خليل، سيد حميد طبیبیان، ج 1، ص 595).
بدین لحاظ، تعامل طرفيني است و حتماً بايد دو نفر باشد، در غير اين صورت، تعاملی صورت نمی گيرد؛ البته قلمرو و گستره اي تعامل به داد و ستد اشياي مادي منحصر نيست، و کمک هاي فکري و علمي را نيز در بردارد.

پاسبان مصالح در زمان حيات پيامبر صلي الله عليه و آله ، جامعه نو بنياد اسلامي هر لحظه از ناحيه روم، ايران و

منافقان تهدید می شد. خطر امپراتور روم، پیوسته فکر پیامبر صلی الله علیه و آله را به خود مشغول می ساخت و حضرت تا دم مرگ از فکر روم بیرون نرفت.

نخستین برخورد نظامی مسلمانان با ارتش روم که در سال هشتم هجرت در سرزمین فلسطین رخ داد، به شکست ارتش اسلام منتهی شد، و هر لحظه بیم آن بود که به مرکز اسلام حمله شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال نهم هجرت با ارتشی مجهز به سوی کرانه های شام حرکت کرد و سرانجام توانست حیثیت دیرینه خود را باز یابد (ابن هشام، ج 4، ص 28؛ طبری، ج 3، ص 4236). این پیروزی، پیامبر را قانع نکرد و چند روز قبل از بیماری خود، ارتش اسلام را به فرماندهی اسامه مأمور کرد تا به کرانه های شام برود (همان، ص 288؛ علی بن اثیر، ج 2، ص 5؛ طبری، ج 3، ص 183).

خطر دوم، امپراتوری ایران بود. خسرو ایران پس از دریافت نامه پیامبر صلی الله علیه و آله از شدت ناراحتی، آن را پاره و سفیر ایران را با اهانت بیرون کرد و به استاندار یمن نامه نوشت که پیامبر را دستگیر کرده، در صورت امتناع او را بکشد (محمد ابن سعد، ج 1، ص 260؛ مجلسی، ج 20، ص 389)؛ ولی عمر او دیری نپایید و خسرو پرویز در زمان پیامبر کشته شد.

خطر سوم، حزب منافق بود که افراد آن پیوسته به صورت ستون پنجم میان مسلمانان مشغول کار و تلاش بودند تا آن جا که قصد جان پیامبر صلی الله علیه و آله را کرده، خواستند در راه تبوک به مدینه، حضرت را ترور کنند. قدرت تخریبی منافقان به اندازه ای بود که قرآن کریم از آن ها در سوره های بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد صلی الله علیه و آله، فتح، مجادله، حدید، منافقین و حشر یاد می کند (آیت الله سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ص 130، پی نوشت).

پس از رحلت جانکاه پیامبر اکرم، امت اسلامی بر سر مسأله خلافت و رهبری دچار اختلاف شدیدی شدند. شیعیان بر این باور بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله در موارد بسیاری به ویژه غدیر خم، علی علیه السلام را به جانشینی خود برگزید؛ اما اهل سنت اعتقاد داشتند که حضرت فرد خاصی را برای چنین منصبی هنوز معین نفرموده است.

در هر صورت، در جریان سقیفه، عده ای پس از بحث و گفت و گوی فراوان، سرانجام خلیفه ای را برای مسلمانان برگزیدند؛ در حالی که جمع بسیاری از صحابه و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله حضور نداشتند (2) و پس از آن، کشمکش میان مسلمانان اوج گرفت و اسلام در چنین وضعی هر لحظه از ناحیه دشمنان خارجی و داخلی تهدید می شد.

امام علی علیه السلام که خود را در این مسأله صاحب حق می دانست، برای حفظ مصالح جامعه اسلامی از حق مسلم خود دست برداشت و در برابر وضعیت پدید آمده سکوت اختیار کرد. اگر حضرت علیه السلام با توسل به قدرت و قیام مسلحانه برای گرفتن حق خود اقدام می کرد، نتایج ذیل را به دنبال می داشت :

1. در قیام مسلحانه، امام علیه السلام بسیاری از یاران خود را که از دل و جان به امامت او معتقد بودند از دست می داد. شهادت و جانفشانی در راه خدا امری مطلوب است؛ ولی با کشته شدن این افراد باز حق به صاحبش باز نمی گشت.

2. افزون به از دست دادن بهترین عزیزان، قیام بنی هاشم و دیگر یاران حضرت سبب می شد تا بسیاری از صحابه پیامبر که به خلافت امام راضی نبودند نیز کشته شوند و در نتیجه قدرت مسلمانان در مرکز تضعیف می شد. این گروه هر چند در مسأله رهبری در مقابل امام موضع گرفته بودند، در امور دیگر با حضرت اختلافی نداشتند و

قدرتی در برابر شرک، مسیحیت و یهودیت به شمار می رفتند.

3. بر اثر ضعف مسلمانان، قبایل دور دست که اسلام به طور کامل در اندیشه آنان ریشه ندوانیده بود، به گروه مرتدان و مخالفان اسلام پیوسته، صف واحدی تشکیل می دادند و چه بسا بر اثر قدرت مخالفان و نبود رهبری صحیح در مرکز، چراغ توحیدی برای ابد به خاموشی می گرایید (سبحانی، فروغ ولایت، ص 166).
امیر مؤمنان خطر دشمنان و این حقایق تلخ را از نزدیک به خوبی حس کرده بود؛ بدین لحاظ برای حفظ مصالح، سکوت را بر قیام مسلحانه ترجیح داد.

حافظ وحدت و وحدت امت اسلامی برای علی علیه السلام از اصول بسیار مهم و اساسی بود. حضرت، حکومت و رهبری را نیز برای حفظ این اصل می خواست و تمام مصیبت ها و رنج های زمانه را هم بدان سبب تحمل می کرد.

هنگامی که علی علیه السلام مشغول تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله بود، عده ای در سقیفه برای انتخاب خلیفه اجتماع کردند. ابوسفیان که ششم سیاسی نیرومندی داشت، زمانی که خبر بیعت مردم را با ابوبکر شنید، زمینه اختلاف مسلمانان را آماده تر دید. افزون بر خطر ارتداد، اختلاف مهاجران و انصار در پایتخت کشور اسلام، امری نمایان بود موضعگیری های انصار و مهاجران در جریان سقیفه که به طرح شعار «منا امیر و منکم امیر» شد، نشانی از زمینه اختلاف بین این دو گروه بود.

به رغم این که پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته برای ایجاد برادری و الفت بین مهاجران و انصار، فراوان کوشید (انفال (8)، 63)، حس عصبیت و نژاد پرستی برخی افراد، باعث شد بعد از رحلت پیامبر گرامی، مهاجران و انصار دائم همدیگر را به جنگ تهدید کنند.

ابوسفیان که زمینه اختلاف را به خوبی دریافته، و ابراز کرده بود که «إِنِّي لَأَرِي عَجَاجَةً لَا يَطْفُؤُهَا إِلَّا الدَّمُ؛ طوفانی می بینم که جز خون چیز دیگری نمی تواند آن را خاموش سازد» (ابن ابی الحدید مدائنی، ج 2، ص 45؛ احمد بن عبد الرب اندلسی، ج 4، ص 245؛ محمد بن جریر بن یزید، ج 3، ص 209)، برای رسیدن به هدف شوم خود، «در خانه» امام علی علیه السلام را زد و به وی پیشنهاد کرد که «دستت را بده تا من با تو بیعت کنم و دست تو را در جایگاه خلیفه مسلمانان بفشارم که اگر من با تو بیعت کنم، هیچ کس از فرزندان عبد مناف با تو به مخالفت بر نمی خیزد و اگر فرزندان عبد مناف با تو بیعت کنند، کسی از قریش از بیعت تو سر نمی پیچد و سرانجام همه عرب تو را به فرمانروایی می پذیرند» (ابن شهر آشوب، ص 77).

امیر مؤمنان در این لحظه جمله تاریخی خود را درباره ابوسفیان گفت : مازلت عدوا للاسلام و اهله؛ تو بر دشمنی خود با اسلام باقی هستی (یوسف بن عبد البر قرطبی مالکی، ج 2، ص 690).

ابوسفیان ساکت ننشست و برای تحریک احساسات امام علی علیه السلام و یارانش اشعاری بدین مضمون سرود :
نبايد در مقابل حق مسلم تان که غارت شده است سکوت کنید!

بني هاشم لاتطمعوا الناس فيكم و لا سيما تيم ابن مرّة او عدي

فما الامر الا فيكم و اليكم و ليس لها الا ابو حسن علي

(ابن شهر آشوب، ص 87)

فرزندان هاشم! سکوت را بشکنید تا مردم به ویژه قبیله های تیم و عدی در حق مسلم شما چشم طمع ندوزند.
امر خلافت به شما و به سویی شما است و برای جز حضرت علی کسی شایستگی ندارد.

علي عليه السلام که از هدف شوم ابو سفیان در ایجاد فتنه و آشوب برای خشکاندن نهال نوپای اسلام و بازگرداندن جاهلیت به خوبی آگاه بود، ضمن رد این پیشنهاد به وی فرمود: تو به جز فتنه و آشوب، هدف دیگری نداری. تو مدت ها بدخواه اسلام بوده ای. مرا به نصیحت و سپاهیان تو نیازی نیست (طبری، ج 3، ص 209؛ ابن ابی الحدید، ج 2، ص 45؛ علي ابن اثیر، ج 2، ص 7).

در نهج البلاغه نیز حضرت در پاسخ این اقدام ابوسفیان و آگاه کردن مردم از عواقب بد اختلاف می فرماید: موج های فتنه را با کشتی های نجات بشکافید. از ایجاد اختلاف و دو دستگی دوری گزینید و نشانه های فخر فروشی را از سر بردارید. ... اگر سخن بگویم، می گویند بر فرمانروایی حریص است و اگر خاموش بنشینم، گویند از مرگ می ترسد. به خدا سوگند! علاقه فرزند ابوطالب به مرگ بیش از علاقه کودک به پستان مادر است. اگر سکوت می کنم، به سبب علم و آگاهی خاصی است که در آن فرو رفته ام و اگر شما هم مثل من آگاه بودید، به سان ریسمان چاه، مضطرب و لرزان می شدید (نهج البلاغه، خطبه 5).

علمی که حضرت از آن سخن می گوید، آگاهی از نتایج وحشت آور اختلاف و دو دستگی مسلمانان است؛ زیرا حضرت به خوبی می دانست که قیام برای احقاق حق، به قیمت از بین رفتن اسلام و بازگشت مردم به عقاید جاهلی، تمام می شود؛ بدین جهت، ترجیح می دهد برای حفظ اسلام و وحدت امت اسلامی سکوت کند. در نامه ای هم که به مردم مصر نوشته، علت سکوت خود را همین مسأله بیان کرده است: به خدا سوگند! من هرگز گمان نمی کردم که عرب خلافت را از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بگیرد یا مرا از آن باز دارد. مرا به شگفتی و انداشت جز توجه مردم به دیگری [= ابوبکر] که دست او را برای بیعت می فشردند؛ از این رو من دست نگاه داشتم. دیدم گروهی از مردم از اسلام بازگشته اند و می خواهند آیین محمد صلی الله علیه و آله را محو کنند. ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان نشتابم، در پیکر آن رخنه و ویرانی مشاهده کنم که مصیبت و اندوه آن بر من بالاتر و بزرگ تر از حکومت چند روزه ای است که به زودی مانند سراب یا ابر از میان می رود؛ سپس به مقابله با این حوادث برخاستم و مسلمانان را یاری کردم تا آن که باطل محو شد و آرامش به آغوش اسلام [و جامعه اسلامی] بازگشت (همان، نامه 62).

چنان که ملاحظه می شود، در این نامه حضرت تصریح می کند که نخست خود را کنار کشیدم هنگامی که اسلام و امت اسلامی را در معرض خطر دیدم و با این که حق من غصب شده بود، آن را نادیده گرفتم و به کمک دین و مسلمانان شتافتم.

حفظ وحدت امت اسلامی، برای جلوگیری از آسیب های دینی و ارتداد مسلمانان در سخنان دیگری از امام علیه السلام نیز جلوه گر است. حضرت می فرماید: قریش پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، حق ما را گرفت و به خود اختصاص داد. بعد از تأمل به این نتیجه رسیدم که صبر کردن [بر غصب حق خود] بهتر از ایجاد تفرقه بین مسلمانان و ریختن خون آن ها است. مردم تازه مسلمانند و کوچک ترین سستی دین را تباه می کند و کوچک ترین فردی ممکن است دین را از بین ببرد (ابن ابی الحدید، ج 1، ص 308).

علي عليه السلام در روزهای اولیه حکومت خود ضمن باز گفتن اوضاع پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله که حق شان تلف شده و در ردیف توده بازاری ها قرار گرفته است فرمود: پس از پیامبر صلی الله علیه و آله حق ما را غصب کردند و در ردیف توده بازاری ها قرار گرفتیم. چشم هایی از ما گریست و ناراحتی ها پدید آمد. به خدا قسم! اگر بیم وقوع فتنه میان مسلمانان و بازگشت کفر و تباهی دین نبود، رفتار ما با آنان طور دیگری می بود و با آن ها می جنگیدم (همان، ص 307؛ شیخ مفید، مصنفات، ج 13، ص 155).

حضرت نه تنها هنگام رحلت پیامبر صلي الله عليه و آله مردم را از اختلاف باز داشت، بلکه در شوراي شش نفری نیز که بیعت عبدالرحمن با عثمان را نیرنگی بیش نمی دانست، بیعت کرد و عملاً جلو اختلاف مردم را گرفت و خطاب به اعضاي شورا فرمود: گرچه رهبري، حق من است و گرفتن آن از من، ظلم بر من شمرده می شود، مادامي که کار مسلمانان رو به راه باشد و فقط به من جفا شود، مخالفتي نخواهم کرد (نهج البلاغه، خ 74؛ محمد بن جریر بن یزید، ج 4، ص 228).

پیش از ورد به جلسه شورا، عباس عموي پیامبر صلي الله عليه و آله از علي عليه السلام می خواهد در جلسه حضور نیابد؛ زیرا نتیجه آن را که عثمان انتخاب خواهد شد، به طور قطع می دانست. امام عليه السلام ضمن تأیید عباس در مورد نتیجه آن جلسه، پیشنهاد وي را رد کرد و فرمود: اني اكره الخلاف. من اختلاف را دوست ندارم (ابن ابی الحديد، ج 1، ص 191؛ احمد بن عبد الرب اندلسي، ج 4، ص 260).

روزي که علي عليه السلام دست روي دست گذاشته بود، بانوي گرامي حضرت، فاطمه عليها السلام، او را به قیام دعوت کرد. در همان هنگام صدای مؤذن به ندای «اشهد ان محمد رسول الله» بلند شد. امام عليه السلام رو به همسر گرامي خود فرمود: آیا دوست داري این صدا در روي زمین خاموش شود؟ فاطمه عليها السلام فرمود: هرگز. امام عليه السلام گفت: پس راه همان است که من پیش گرفته ام (ابن ابی الحديد، ج 11، ص 113).

در جنگ صفین مردی از قبیله بني اسد از امام عليه السلام پرسید که قریش چگونه شما را از مقام خلافت کنار زد؟ حضرت از این سؤال بی مورد او ناراحت شد؛ زیرا گروهی از سربازان او به خلفا اعتقاد داشتند و مطرح کردن چنین مسائلي در آن هنگام باعث دو دستگی میان صفوف آنان می شد؛ بدین لحاظ، امام عليه السلام پس از ابراز ناراحتی فرمود: به احترام پیوندي که با پیامبر صلي الله عليه و آله داري و به سبب این که هر مسلماني حق پرسش دارد، پاسخ تو را به اجمال می گویم. رهبري امت از آن ما، و پیوند ما با پیامبر صلي الله عليه و آله از دیگران استوارتر بود؛ اما گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی از آن چشم پوشیدند. داور میان ما و آن ها خدا، و بازگشت همه به سوي او است (نهج البلاغه، خطبه 157)؛ بنابراین، امام علي عليه السلام برای حفظ اسلام و وحدت امت اسلامي سکوت کرد؛ زیرا به خوبی از خطرهایی که جامعه اسلامي و اسلام نو پا را تهدید می کرد، آگاه بود؛ البته مقصود از سکوت امام عليه السلام ترک مبارزه مسلحانه است؛ و گر نه حضرت هیچ گاه از حق خود دست بر نداشته، در تمام دوران حکومت خلفا و پس از آن، دائم به آن، به صورت انتقاد اشاره می کند (3) و گاهی هم با انجام اعمالی، ناخشنودی خود را بیان داشته (4) و البته از همکاری با آنان نیز کوتاهی نکرده است.

همکاری علي عليه السلام با خلفا پس از وفات پیامبر صلي الله عليه و آله، مشکلات بسیاری بر دین نوپا هجوم آورد که غفلت از آن ها می توانست اساس اسلام و جامعه اسلامي را با خطر مواجه سازد.

علي عليه السلام در این برهه حساس تاریخی، بیشتر در تلاش بود تا وظیفه الاهي و انسانی خود را در قالب مشاوره و همکاری های گوناگون فکري برای حفظ دین و ثبات جامعه اسلامي، به انجام رساند. او نمی توانست در برابر معضلات عمده ای که دامنگیر اسلام و امت اسلامي شده، و بقا و حیات مسلمانان و دین تازه را به خطر انداخته بود، بی تفاوت بماند آن هم به بهانه این که حق شان را گرفته اند.

تعامل علي عليه السلام با خلیفه اول

أ. مشاوره سیاسي

عده ای از فرصت طلبان، پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله در پی بازگشت به آیین پدران خود شدند. آنان از روزهای اول پذیرش اسلام نیز متزلزل بودند. خلیفه اول برای سرکوبی آنان به حمایت های بزرگان صحابه از جمله علی علیه السلام و بنی هاشم نیاز مبرم داشت؛ زیرا اگر علی در این جهت به حمایت از خلیفه برمی خاست، بسیاری از مشکلات به سرعت قابل حل بود؛ چون علی علیه السلام صرف نظر از شخصیت و اعتبار و جایگاه خاص در جامعه، در رأس طایفه ای بزرگ و معتبری چون بنی هاشم قرار داشت و بیشتر از وی پیروی و حمایت می کردند.

بسیاری از یاران امام علی علیه السلام از بزرگان صحابه بودند و در جامعه، مقبولیت و جایگاه ویژه ای داشتند. کسانی مثل عمار یاسر، مقداد، ابوذر غفاری، سلمان و ... نمونه های از آن ها هستند. در صورت حمایت علی علیه السلام از خلیفه، به طور طبیعی خیل عظیمی از این دسته به همراه قبایل و طوایف خود می توانستند اهرم و قدرت قابل توجهی برای خلیفه به شمار آیند؛ البته پس از حضور محتاطانه امام علی علیه السلام در صحنه، پیروان و شیعیان حضرت نیز تا آن جا که حمایت از اسلام را با ورود محتاطانه علی علیه السلام به صحنه واجب دانستند، به میدان فعالیت آمده، در نابودی مرتدان نقش بسزایی ایفا کردند؛ چنان که مؤلف تاریخ الرده از حذیفه بن یمان و عدي بن حاتم طایي (از یاران علی علیه السلام) که می کوشیدند از ارتداد قبایل خویش جلوگیری کنند، نام برده است (کلاعی البلسی و هذبه، اقتبسه من الاکتفا، خورشید احمد فاروق، ص 17). دیگر یاران علی علیه السلام از جمله عبدالله بن مسعود، طلحه و زبیر نیز از کسانی بودند که از سوی خلیفه اول بر دروازه های مدینه گماشته شده بودند تا به دفاع از شهر در مقابل تهاجم قبایل مرتدان بپردازند، و هنگامی که به مرتدان شبانه به مدینه هجوم بردند، آنان جوانمردانه به دفاع از مدینه پرداختند (همان، ص 5). از همه مهم تر پیشنهاد خیرخواهانه امام علی علیه السلام به خلیفه است. زمانی که وی جهت نبرد با مرتدان مسلح، سوار بر اسب در ذوالقصره (محلی واقع در یک میلی مدینه) موضع گرفته بود، علی علیه السلام او را از این تصمیم جدی منصرف ساخت و گفت اگر خلیفه خود به جنگ آنان رفته، از منطقه خارج شود، نظم و انضباط هرگز به قلمرو جامعه اسلامی باز نخواهد گشت. ابوبکر نصیحت و پیشنهاد حضرت را پذیرفت و خالد بن ولید را به نبرد با اهل رده فرستاد (ابن کثیر القرشی دمشقی، ج 6، ص 315).

ب. مشاوره نظامی

بیش از یک سال از دوران خلافت ابوبکر، نبرد با مرتدان، پیامبران دروغین (5) و مانعان زکات (6) سپری شد. ابوبکر پس از ختم غائله رده که یک سال بیشتر زنده نماند نتوانست به فتوحات همانند دوران پس از خود دست یابد و لشکرکشی وی فقط در مضاف با رومیان در شام و سوریه خلاصه شد؛ البته خلیفه به خوبی از تجربه و مهارت جنگی، فداکاری و شجاعت های علی علیه السلام آگاه بود و می دانست که نقش سرنوشت ساز او در نبرد با کافران از وی مرد جنگی تمام عیار و بلامنازع ساخته است و نمی شود از نقش مؤثر او غافل بود. از طرفی، عدم شرکت او در جنگ ها و فتوحات و انزوای وی می توانست در جامعه سؤال برانگیز باشد که «چرا علی با کافران مثل روم، بی تفاوت یا منزوی است؟» به طور قطع برای همه روشن بود که ترس او از مرگ (7) یا سستی و کاهلی از جهاد، عامل این مسأله نبوده است؛ پس چه چیزی می تواند پیکارگر و قهرمان صحنه های نبرد را این گونه به انزوا کشانده باشد؟! این پرسشی بود که برای جامعه آن روز می توانست مطرح باشد؛ بدین سبب، خلیفه و یارانش می کوشیدند با ورود و شرکت دادن علی علیه السلام در جنگ و فتوحات، از یک طرف میدانی برای طرح

چنین ابهامی فراهم نسازند و از طرف دیگر، با ورود علی علیه السلام به عرصه جنگ و فتوحات، اعتبار و مشروعیت چنین اقدامی را در اذهان بسیاری از هواخواهان، به ویژه بنی هاشم مستحکم کنند. فتوحات و گسترش اسلام در سرزمین های دیگر، خواست و مطلوب هر مسلمان است و علی علیه السلام در این نبردها و فتوحات شخصا حضور نیافت و فقط به مشاوره و کمک فکری در این خصوص پرداخت. قزوینی می گوید: به حل و عقد احکام شریعت و حل مشکلات و بیان معضلات جامعه برای حفظ شریعت اسلام در مدینه پرداخت (قزوینی رازی، سید جلال الدین محدث، ص 310).

طبق گزارش های تاریخی، پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن که فضای سیاسی مدینه که دچار بحران شده بود، به آرامش گرایید و ابوبکر زمام امور را به دست گرفت، خلیفه در اجرای فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله در نبرد با رومیان به طور کامل دو دل بود. با گروهی از صحابه مشورت کرد و هر یک نظری داد که او را قانع نکرد. سرانجام با علی علیه السلام به مشورت پرداخت و حضرت او را بر اجرای دستور پیامبر صلی الله علیه و آله تشویق کرد و افزود که اگر با رومیان نبرد کند، پیروز خواهد شد. خلیفه از تشویق امام خرسند شد (ابن عساکر علی بن حسن الشافعی، ص 444؛ ازدی بصری، تصحیح ولیام ناسیولینس، ص 3)؛ سپس به مردم رو کرد و گفت: ای مسلمانان! این علی وارث علم پیامبر است. هرکه در راستی او شک کند، منافق است. سخن او، مرا در جهاد با روم تحریص و تشویق کرد و دل مرا بسیار شاد ساخت (ابن اعثم کوفی، ج 1، ص 97).

در این نبرد جانانه، سپاه اسلام با تلاش ها و فداکاری های فراوان که تعدادی از یاران علی علیه السلام نیز در آن حضور داشتند، به پیروزی بزرگی دست یافت.

ج. همکاری علمی

مناظره با دانشمندان یهود

پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و روی کار آمدن ابوبکر در جایگاه خلیفه، گروه هایی از دانشمندان یهود و نصارا برای تضعیف روحیه مسلمانان به مرکز اسلام روی آورده، پرسش های علمی خود را از خلیفه مطرح می کردند.

از جمله، گروهی از احبار یهود وارد مدینه شدند و به خلیفه گفتند: در تورات چنین می خوانیم که جانشینان پیامبران، دانشمندترین امت آن ها هستند. اکنون که شما خلیفه پیامبر خود هستید، پاسخ دهید که خدا کجا است: آیا در آسمان ها است یا در زمین؟

ابوبکر پاسخی گفت که آن گروه را قانع ن ساخت. او برای خدا مکانی در عرش قائل شد که انتقاد دانشمندان یهودی را در پی داشت و گفتند: در این صورت، باید زمین از خدا خالی باشد! در این لحظه حساس، علی علیه السلام به داد اسلام رسید و آبروی جامعه اسلامی را حفظ کرد و فرمود: مکان ها را خداوند آفرید و او بالاتر از آن است که مکان ها بتوانند او را فراگیرند. او همه جا هست؛ ولی هرگز با موجودی تماس و مجاورتی ندارد. او بر همه چیز احاطه عملی دارد و چیزی از قلمرو تدبیر او بیرون نیست (شیخ مفید، الارشاد، ص 108، الباب الثانی، فصل 58).

امیر مؤمنان در این پاسخ عالمانه، با روشن ترین برهان، بر پیراستگی خدا از محاط بودن در مکان استدلال کرد و دانشمندان یهودی را چنان غرق در شگفتی کرد که بی اختیار به حقانیت گفتار علی علیه السلام و شایستگی او برای خلافت اعتراف کردند.

نقل است که شخصی یهودی وارد مدینه شد و سراغ رهبر مسلمانان را گرفت. مردم وی را نزد ابوبکر آوردند. وی رو به خلیفه کرد و گفت: من از تو چند سؤال دارم که پاسخ آن را جز پیامبر یا وصی او نمی داند؛ آن گاه سه سؤال مطرح کرد: 1. آن چیست که خدا ندارد؟ 2. آن چیست که در بارگاه خداوند نیست؟ 3. آن چیست که خدا نمی داند؟ ابوبکر که پاسخی نداشت گفت: این سؤال ها را دشمنان و منکران خدا مطرح می کنند؛ آن گاه تصمیم گرفت او را شکنجه کند. ابن عباس که در جلسه حضور داشت اعتراض کرد و گفت: «شما با این مرد عادلانه برخورد نکردید. یا پاسخ او را بدهید یا او را نزد علی علیه السلام ببرید».

ابوبکر و حاضران در جلسه نزد علی علیه السلام آمدند و خلیفه به امام علیه السلام گفت: این یهودی سؤالات کفرآمیزی را مطرح می کند. حضرت در پاسخ سؤالات وی فرمود: آنچه خدا نمی داند، سخن شما یهودیان است که می گویند: «عزیر» پسر خدا است. خدا فرزندی ندارد و چنین پسری را برای خود نمی شناسد. آنچه در بارگاه الهی وجود ندارد، ظلم به بندگان خویش است و آنچه خدا ندارد، شریک است.

در این هنگام، یهودی شهادتین را بر لب جاری و امام علیه السلام را وصی پیامبر معرفی کرد. ابوبکر و مسلمانان نیز علی علیه السلام را «مفرج الكرب» (برطرف کننده اندوه) نامیدند (محمد بن درید از دی، ص 44).

د. همکاری قضایی

امام علی علیه السلام در دوران خلافت خلیفه اول درباره مسائل قضایی نیز کوتاهی نکرد و به یاری اسلام شتافت که این جا به نمونه هایی اشاره می شود:

نقل شده است که در زمان خلافت ابوبکر، مردی را به اتهام شرب خمر نزد وی بردند. مرد به گناه خویش اقرار کرد و گفت: «در جایی زندگی می کنم که نوشیدن خمر و خوردن مردار را حلال می شمرند و اگر می دانستم حرام است، نمی نوشیدم». خلیفه از عمر بن خطاب درباره حکم او پرسید. عمر گفت: «مشکلی است که جز ابوالحسن کسی آن را حل نتواند کرد»؛ آن گاه هر سه روانه خانه امام علیه السلام شدند.

امام فرمود: کسی را همراهش بفرستید تا او را به مهاجران و انصار نشان دهد و معلوم شود که آیا کسی آیه تحریم شراب را برای او خوانده است یا نه». آنان چنین کردند و چون کسی از مهاجران و انصار به خواندن آیه تحریم شراب بر او شهادت نداد، رهایش کردند (محمد بن حسن طوسی، ج 10، ص 108، کتاب الحدود، ح 359).

علی علیه السلام در دوران خلیفه دوم

گسترش آیین اسلام و حفظ کیان جامعه اسلامی، از اهداف بزرگ و بلند امام علی علیه السلام بود. وی خود را وصی بر حق و منصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانست و در عین حال که می دید حق مسلمش به یغما رفته و کرسی خلافت غصب شده است، هرگاه گری در کار خلافت پدید می آمد، با فکر و نظر بلند خود، آن را می گشود و همانند دوران خلیفه اول، در دوران خلیفه دوم نیز مشاور و گره گشای بسیاری از معضلات نظامی، سیاسی، علمی، قضایی، اقتصادی و ... بود.

ا. همکاری نظامی جنگ ها و فتوحات در دوران خلیفه دوم، دامنه گسترده تری داشت، نقش علی علیه السلام در مقایسه با دوران خلیفه اول در این خصوص محسوس تر بود. با توجه به دلایلی ها و تجربیات جنگی علی علیه السلام خلیفه دوم نمی توانست از راهنمایی ها و همکاری های او غافل بماند. او می دانست که علی علیه

السلام به طور مستقیم به همکاری و شرکت در جنگ‌ها حاضر نیست؛ ولی برای استفاده از مشورت‌ها و همکاری‌های فکری او می‌کوشید. و حضرت نیز از آن‌جا که درباره سرنوشت مسلمانان و اسلام نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد، فقط در قالب مشورت و ارائه اندیشه‌های خویش او را یاری می‌کرد که به مواردی از مشورت‌ها و همکاری‌های فکری حضرت با خلیفه دوم اشاره می‌شود :

1. نبرد جسر

در این نبرد، مسلمانان شکست خوردند. خلیفه دوم مسلمانان را فراخواند و آنان را به جهاد ترغیب کرده، با اصحاب از جمله علی علیه السلام به مشورت پرداخت که «آیا خود به کمک سپاه برود یا کسی را بفرستد؟» علی علیه السلام نظر داد که خلیفه خود به نبرد نرود (مسعودی، ج 2، ص 318319).

2. جنگ با رومیان

در زمان روبه‌رو شدن سپاه اسلام با سپاه هراکلیوس (قیصر روم) ابو عبیده، طی نامه‌ای، از خلیفه کسب تکلیف و تقاضای نیروی امداد کرد. خلیفه دوم میان بزرگان صحابه به مشورت نشست و از علی علیه السلام در این مورد نظر خواست. علی علیه السلام به خلیفه گفت : به ابو عبیده [= فرمانده سپاه] اعلام کن مقاومت کند که پیروزی نصیب مسلمانان خواهد شد (واقعی، ص 108).

3. نبرد بیت المقدس

در جنگ و فتح بیت المقدس نیز خلیفه دوم، با اصحاب، از جمله امام علی علیه السلام به مشورت پرداخت. از شنیدن سخنان علی علیه السلام و مشورت با او شاد شد و به اصحاب گفت : من جز به مشورت و سخن علی رفتار نخواهم کرد و او را در مشورت می‌ستایم و پیشانی‌اش را سفید می‌بینم (همان، ص 148).

4. جنگ خراسان

در جنگ خراسان، امام علی ویژگی‌ها و امتیازات یک شهرهای خراسان را برشمرد و خلیفه دوم را به فتح آن‌جا تشویق کرد (ابن اعثم، ج 2، ص 78).

نقش پیروان علی علیه السلام در جنگ‌ها

نقش مؤثر یاران و پیروان علی علیه السلام در نبردهای عصر خلیفه دوم، برجستگی ویژه‌ای دارد. پیروزی اسلام در فتح سرزمین‌های مجاور، مرهون کوشش‌های بی‌وقفه و فرماندهان دلیر و یاران حضرت بود؛ البته حضور مستقیم یاران علی علیه السلام در نبردهای فاتحانه بدون اجازه پیشوا و رهبرشان نبود؛ چنان‌که سلمان فارسی از سوی خلیفه به حکومت مدائن گماشته شد و او نپذیرفت تا این‌که علی علیه السلام به او اجازه داد (مرتضی عاملی، فصلنامه تاریخ، س اول، ش 3، ص 378).

مالک اشتر در جنگ قادسیه حضور داشت (دینوری، ص 120) و «آمد» و «نصیبین» به دست او فتح شد (ابن اعثم، ج 1، ص 34). حذیفه بن یمان، در جنگ نهاوند جزو فرماندهان سپاه بود (ابن عثمان ذهبی، ج 1، ص 25). به روایت دینوری، او پس از نعمان بن مقرن، فرماندهی سپاه اسلام را به عهده گرفت (احمد بن داود دینوری،

ص 135). عمّار یاسر در فتح مصر، فرماندهی سواره نظام را به عهده داشت (ابن اعثم، ج 2، ص 36). او در فتح دیار بکر نیز به اتفاق مقداد بن اسود حضور یافت (همان، ص 59). هاشم بن عتبّه مرقال، برادرزاده سعد بن ابی وقاص و از یاران باوفا و فداکار علی علیه السلام بود. وی به فرماندهی سپاه پنج هزار نفره در عصر خلیفه دوم منصوب شد و در فتح بیت المقدس نیز حضور یافت (واقدي، ص 144). او در فتح آذربایجان، در رأس گروهی از سپاهیان قرار داشت (طاهر بن مطهر مقدسي، ج 5 ص 182). جریر بن عبد الله بجلي در جنگ قادسیه جزو فرماندهان سپاه بود و در جلواء نیز حضور یافت و در حمله به عراق و حیره، فرماندهی سپاه به عهده او قرار داشت (احمد بن یعقوب، ج 2، ص 120)؛ البته حضور یاران علی علیه السلام در جنگ های زمان خلفا به سبب علاقه آنان برای گسترش و توسعه اسلام در خارج از مرزهای کشور اسلامی بوده است.

یاران علی علیه السلام و حکومت

حضور برخی یاران علی علیه السلام در صحنه سیاسی و امور حکومتی در جهت حفظ وحدت، به اجازه رهبرشان امام علی علیه السلام فعالانه بوده است؛ چنان که سلمان فارسی پس از فتح مدائن به وسیله سعد بن ابی وقاص، از طرف خلیفه به ولایت و حکومت مدائن منصوب شد (ابن اعثم کوفی، ج 1، ص 286)، و خلیفه عمار یاسر را به ولایت کوفه گماشت (طاهر بن مطهر مقدسي، ج 5، ص 180).

حضور علی علیه السلام در حکومت

وحدت امت اسلامی برای علی علیه السلام چنان مهم بود که خلیفه دوم هنگامی که می خواهد مدینه را به مقصد رسیدگی به امور مهم مسلمانان ترک گوید، علی علیه السلام را جانشین خود در مدینه قرار می دهد و مردم را به پیروی از وی ملزم می کند. با این که امام علی علیه السلام حقش را غصب شده می بیند، درباره آنچه به وحدت و سرنوشت امت اسلامی مربوط می شود، کوتاهی نمی ورزد؛ بنابراین، امام علی علیه السلام در طول خلافت عمر بن خطاب سه بار به جانشینی وی در مدینه و اداره این شهر منصوب شده است :

1. یکی از مواردی که خلیفه علی علیه السلام را به طور رسمی در مدینه جانشین خود کرد، هنگامی بود که به حرکت به سوی شام تصمیم گرفت. (8) خلیفه در این زمان میان لشکریان مدینه خطبه ای را قرائت کرد و پس از حمد خدا گفت : ایها الناس إني خارج الي الشام للامر الذي قد علمتم، ولو لا أني اخاف علي المسلمين لما خرجت، و هذا علي بن ابي طالب رضي الله عنه بالمدينه، فانظروا ان حزبكم امر عليكم به و احتكموا اليه في اموركم واسمعوا له و اطيعوا، أفهمتكم ما امرتكم به؟ فقالوا : نعم سمعا و طاعة (احمد بن اعثم کوفی، ج 1، ص 225).

ای مردم! من به سوی شام می روم و اگر ترس از تهدید و خطر برای مسلمانان نبود، هرگز از مدینه خارج نمی شدم. این علی بن ابی طالب در مدینه است. به سوی او نظر کنید و من امر شما را به او می سپارم و او حاکم میان شما است. حرف او را بشنوید و از او اطاعت کنید. آیا دانستید آنچه را به شما گفتم؟! مردم همه گفتند : بله شنیدیم و اطاعت می کنیم.

2. مورد دیگر زمانی اتفاق افتاد که خلیفه پس از مشورت با علی علیه السلام در خصوص اعزام لشکریان برای کمک به سپاه مسلمانان در نبردهای قادسیه و جسر، تصمیم به خروج از مدینه گرفت؛ بدین سبب علی علیه السلام را در مدینه جانشین خود ساخت. (9)

3. مورد دیگر این است که خلیفه پس از مشورت با علي عليه السلام تصمیم گرفت خود به بیت المقدس برود تا شرط صلح اهالي این شهر را که جز با آمدن خلیفه به بیت المقدس صورت نمی گرفت، برقرار سازد. در این زمان، خلیفه امام علي عليه السلام را در مدینه جانشین خود ساخت؛ سپس جهت سفر به فلسطین عازم شد (واقدي، ص 149).

آنچه تاکنون در مورد حضور موقت علي عليه السلام در حکومت ملاحظه شد، طبق منابع معتبر اهل سنت بود. برخي مورخان شیعه مثل شریف رضي نیز مسأله حضور موقت علي عليه السلام را در حکومت به نحوي ذکر کرده است : هنگامی که خلیفه به سوي شام می رفت، عباس نیز همراه او بود. خلیفه به عباس گفت : شاید تو گمان می کنی در این امر از من محق تر هستی؟ عباس نیز پاسخ داد : محق تر از من و تو کسی است که در مدینه جانشین تو شده است؛ همان که ما را با شمشیر زد تا به اسلام گرویدیم؛ یعنی علي بن ابی طالب (شریف رضي، ص 77).

ب. مشاوره سیاسي خلیفه دوم در امور سیاسي نیز به ارشادات علي عليه السلام نیاز داشت. ژرف نگری و خیراندیشی علي عليه السلام در امور گوناگون از جمله مشورت های سیاسي، باعث تقویت و استحکام جامعه اسلامی می شد.

1. نقل شده است که برخی دانشمندان اظهار می کرده اند : عجم یعنی اهل شهرهای همدان، ری، اصفهان، نهاوند و ... به شهرهای یک دیگر نامه فرستاده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. پس از او ابوبکر که حاکم آنان بود نیز هلاک شد. بعد از او، عمر که عمر طولانی خواهد داشت شهرهای شما را مورد تجاوز قرار می دهد. لشکریان عمر را از شهرهای تان بیرون برانید و با آنان به نبرد برخیزید.

عمر، پس از شنیدن این خبر هراسان به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و با گروهی از مهاجر و انصار مشورت کرد. هر یک به گونه ای سخن گفت و خلیفه قانع نشد. سرانجام علي عليه السلام فرمود : من چنین رأی می دهم که مردم شام، یمن، مکه و مدینه را از جایش حرکت ندهی و به مردم بصره هم بنویسی که سه گروه شوند : گروهی از آنان برای نگهبانی از زنان و فرزندان خود در بصره بمانند و گروهی دیگر بر سر اهل ذمه باشند تا عهد شکنی نکنند و گروهی دیگر به کمک برادران خویش روند. عمر گفت : آری رأی درست و صواب همین است . من دوست دارم پیرو این رأی بمانم و پشت سر هم سخنان علي عليه السلام را بر زبان جاری می کرد و با شگفتی آن سخنان [حکیمانه] را ردیف می کرد (شیخ مفید، الارشاد، الباب الثاني، فصل 60).

2. خلیفه پس از فتح مدائن در ربیع الاول سال شانزدهم هجرت، تصمیم به ثبت تاریخ گرفت. سرانجام خلیفه نظر امام علي عليه السلام را پذیرفت و تاریخ را از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله مقرر کرد (ابن عساکر، ج 1، ص 36؛ حاکم نیشابوری، ج 2، ص 14).

ج. مشاوره اقتصادی بدون شک، درایت و بینش امام علي عليه السلام از تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر بوده است؛ از این رو خلفا در موارد متعددی که دچار مشکل می شدند، به حضرت رجوع کرده، راه حل نهایی را از او می خواستند. از آن جمله معضلات اقتصادی و اراضی حکومت و جامعه بود که خلیفه با مراجعه به علي عليه السلام و مشاوره با وی، به حقیقت رهنمون می شد.

1. میزان دریافت از بیت المال : فردی که در جامعه مسئولیت رهبری را به عهده می گیرد، برای او حقوقی را در

نظر می گیرند که صرف تأمین زندگی وی شود.

عمر در عصر خلافت، با صحابه از جمله امام علی علیه السلام در این موضوع مشورت کرد و سرانجام دیدگاه حضرت را پذیرفت که فرمود: به میزانی که زندگی خود و خانواده ات تأمین شود، از بیت المال بردار (ابن ابی الحدید، ج 12، ص 220؛ ابوالفرج جوزی، ص 97).

2. مصرف جواهر کعبه: عمر می خواست جواهرات کعبه را به مصرف سپاه اسلام برساند. امام علیه السلام فرمود: چون پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها دست نرزد است تو نیز به آن دست نزن! عمر سخن حضرت را پذیرفت و شعار «لو لاک لافتضحنا» سر داد (امینی، ج 1، ص 177؛ سید محسن امین، ج 1، ص 436).

3. تقسیم سرزمین های عراق: خلیفه دوم در مورد سرزمین های حاصلخیز اطراف کوفه که در دست مسلمانان قرار گرفته بود، نظر علی علیه السلام را جویا شد. حضرت به او فرمود: اگر زمین ها را بین ما نسل کنونی مسلمانان تقسیم کنی، برای مسلمانان آینده سودی ندارد؛ ولی اگر در دست صاحبان آن ها باقی گذاری تا در آن کار کنند و به دولت اسلامی مالیات بپردازند، برای هر دو نسل کنونی و آینده مفید خواهد بود. خلیفه دوم با جمله «این نظر بسیار خوبی است»، موافقت خود را اعلام کرد (احمد ابن یعقوب، ج 2، ص 151).

د. علی علیه السلام و امور دیوانی علی علیه السلام در این دوران در پاره ای امور دیوانی به ارائه راهنمایی ها و پاسخگویی به معضلات مورد ابتلای خلیفه هم می پرداخته است که نمونه هایی ذکر می شود:

1. زنی دیوانه را که زنا کرده بود، نزد عمر آوردند. وی پس از مشورت با مردم، دستور داد او را رجم کنند. امام علیه السلام پس از آگاهی از این حادثه دستور داد، زن را بر گردانند و خود نزد عمر آمد و فرمود: آیا نمی دانی که قلم تکلیف از سه طایفه برداشته شده است: از مجنون تا بهبود یابد. از خوابیده تا بیدار شود و از کودک تا بالغ گردد! عمر در حالی که تکبیر می گفت، دستور داد زن را باز گردانند وحیدی بر او جاری نسازند (محمد اوس قلعه چی، ج 1، ص 29).

2. نقل شده است: زنی را که در حال عده ازدواج کرده بود، نزد عمر آوردند. او مهر زن را ستاند و به بیت المال سپرد و دستور داد زن و مرد برای همیشه از یک دیگر جدا شوند و به کیفر رسند. امام علیه السلام این داوری را نادرست خواند و فرمان داد از یک دیگر جدا شوند و زن عده اول را کامل کند و سپس عده دیگری برای ازدواج دوم بگیرد و شوهر دوم را به دلیل نزدیکی با زن به پرداخت مهر المثل مکلف کرد (بیهقی، ج 11، ص 436).

3. عمر شارب الخمر را با چهل ضربه شلاق حد می زد تا این که شراب خواری رواج یافت. با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه مشورت کرد. علی علیه السلام نظر داد که شراب خوار را 80 ضربه شلاق بزنند و چنین استدلال کرد: شخص شراب خوار مست شده و عقل خود را از دست می دهد و در این هنگام هذیان خواهد گفت و به تهمت زدن به دیگران خواهد پرداخت؛ پس مجازات او به میزان مجازات افترا خواهد بود. خلیفه دوم نظر امام علیه السلام را پذیرفت و از آن به بعد، حد شارب الخمر به میزان 80 ضربه معین شد (محمد ابن ابی یعلی، الفراء، ص 228).

ه. علی علیه السلام مرجع علمی گسترش اسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و گذشت زمان باعث شد تا مسلمانان با برخی پدیده های تازه روبه رو شوند که حکم آن ها در قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله وجود نداشت. مسلمانان در حل چنین مسائلی با مشکلاتی مواجه شدند. برخی از اصحاب در برخورد با این گونه موارد

به جای تمسک به قرآن و روایات به ظن و گمان یا به رأی خود عمل می کردند. علی علیه السلام که اعلم امت اسلام و دروازه شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله بود (متقی هندی، ج 11، ص 600 و 614؛ به ابن ابی الحدید، ج 7، ص 218؛ محمدباقر مجلسی، ج 3، ص 118)، به کمک خلفا از جمله عمر که از حل پدیده های تازه ناتوان می شد، می شتافت و حکم الهی را بیان می کرد تا آن جا که شعار «لو لای علی لهلک عمر» (امینی، ج 3، ص 97) شنیده شد.

تاریخ، بسیاری از همیاری های امام علی علیه السلام را در این باره بیان کرده، و از زبان معاویه نیز آمده است که هرگاه برای عمر مشکلی پیش می آمد، نزد علی علیه السلام می رفت (همان، ص 98؛ احمد طبری، ص 79) و حضرت نیز عالمانه پاسخ می داد؛ البته خلفا از پرسیدن احکام شرعی از امام علیه السلام ابایی نداشتند تا آن جا که گاهی در حضور مردم از امام علیه السلام سؤال کردند و پاسخ می گرفتند و حتی دربرخی موارد، مورد سرزنش اطرافیان قرار می گرفتند؛ برای مثال، دو نفر، از خلیفه دوم در مورد طلاق پرسیدند. عمر به عقب نگریست و پرسید: «ای علی! نظر تو در این مورد چیست؟» امام علیه السلام با دو انگشت خود اشاره کرد و به این وسیله پاسخ داد. عمر جواب امام علیه السلام را به پرسشگران رسانید آن ها اعتراض کردند که «ما از تو می پرسیم، آن گاه تو از دیگری می پرسی؟» عمر گفت: آیا پاسخ دهنده را می شناسید؟ وی علی بن ابی طالب علیه السلام است و من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که ایمان علی علیه السلام از وزن آسمان ها و زمین سنگین تر است (مجلسی، ج 40، ص 119).

گروهی از عالمان یهود در زمان عمر به مدینه آمده، گفتند: «ما سؤال هایی داریم که اگر جواب ما را دادی روشن می شود اسلام حق، و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است؛ و گرنه معلوم می شود اسلام باطل است». قفل آسمان چیست؟ کلید آسمان ها چیست؟ کدام قبر صاحب خود را با خود به اطراف برد؟ کدام کس قوم خود را ترسانید، ولی از جن و انس نبود؟ و چند سؤال دیگر. عمر که پاسخی نداشت، سر به زیر انداخت و گفت: «بر عمر عیب نیست که از وی سؤالی بشود و چون پاسخ آن را نداند، بگوید نمی دانم». عالمان یهود حرکت کرده، گفتند: «معلوم شد اسلام باطل است». سلمان که شاهد جریان بود، نزد علی علیه السلام آمد و با شعار «أعْثُ الاسلام» از حضرت کمک خواست. علی علیه السلام لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را به تن کرد و به مسجد آمد. چون نظر عمر به امام علیه السلام افتاد، بلند شده و گفت: «هرگاه مشکلی پیش آید، نزد تو می آیند». امام علیه السلام با عالمان یهود شرط کرد که اگر جواب آن ها را مطابق تورات داد، مسلمان شوند. آن ها نیز پذیرفتند. امام علیه السلام فرمود: قفل آسمان ها شرک است که عمل انسان با وجود آن بالا نمی رود و قبول نمی شود و کلید آن شهادتین است. قبری که صاحب خود را حمل می کرد، همان ماهی است که یونس را بلعید و موجودی از غیر جن و انس که قوم خود را ترسانید، مورچه ای است که به مورچه دیگر گفت: به لانه ها وارد شوید تا سلیمان و سپاهش شما را پایمال نکند. هر سه تن از عالمان یهود ایمان آورده، علی علیه السلام را اعلم امت اسلامی معرفی کردند (امینی، ج 6، ص 154).

امام علی علیه السلام و خلیفه سوم

همکاری های علمی و فکری امام علی علیه السلام با خلفا، فقط به دوران خلافت خلیفه اول و دوم خلاصه نشد. حضرت که تمام کوشش او وحدت و حفظ جامعه نوبنیان اسلامی بود، نیازهای علمی و سیاسی اسلام و مسلمانان را در زمان خلیفه سوم نیز بر طرف می کرد و خلیفه سوم هم پیوسته از افکار و راهنمایی های امام

علي عليه السلام بهره مند شد. اين جا برخي از همكاري هاي امام علي عليه السلام با خليفه سوم بيان مي شود.

أ. پناهگاه علمي امام علي عليه السلام به گسترش اسلام در جهان و تثبيت بنیان آن در داخل کشور اسلامي مي انديشيد و با آشنا ساختن مردم با معارف و احكام الاهي به دفاع از اسلام نو پا مي پرداخت؛ از اين رو هرگاه خليفه سوم دست نياز به سوي امام علي عليه السلام مي گشود، حضرت او را ياري مي كرد. شخصي نزد عثمان آمد و از وي درباره خريدن دو كنيز و آميزش با هر دوي آن ها كه با هم خواهر هستند پرسيد. عثمان در پاسخ گفت : يك آيه قرآن، آن را مجاز مي داند در حالي كه آيه ديگر، آن را تحريم کرده است. گر چه دوست ندارم به چنين كاري دست زنم، حلال بودن آن بر حرمت آن ترجيح دارد. آن شخص از مجلس بيرون آمد و در راه با امام علي عليه السلام روبه رو شد و همين مطلب را از حضرت پرسيد و حضرت پاسخ داد : من تو را از اين كار بر حذر مي دارم. اگر حكومت در دست من باشد و تو يا شخصي ديگري را بيايم كه مرتكب آن شود، او را مجازات خواهم كرد (بيهقي، ج 7، ص 164؛ قرطبي، ج 5، ص 117؛ سيوطي، ج 2، ص 136، زمخشري، ج 1، ص 518؛ ابن حزم، ج 9، ص 133؛ فخر رازي، ج 10، ص 36؛ شيخ مفيد، الارشاد، الباب الثاني، فصل 60). ظاهر آيه قرآن كريم «حرمت عليكم امهاتكم و بناتكم ... و ان تجمعوا بين الاختين» (نساء (4)، 23) آميزش با دو كنيز كه با همدیگر خواهر باشند را تحريم مي كند؛ زيرا عموم و اطلاق آيه، انسان آزاد و برده را شامل مي شود؛ به همين جهت، امام علي عليه السلام سؤال كننده را از ارتكات آن بر حذر داشت. صحابه و فقيهان نيز بر حرمت آن تأكيد مي ورزیدند (فخر رازي، ج 10، ص 3637؛ سيوطي، ص 137؛ قرطبي، ص 117). حال ببينيم مقصود عثمان از آيه تحليل چيست. زمخشري (زمخشري، ج 1، ص 518) معتقد است كه خليفه به آيه ذيل نظر داشته است : و الذين هم لفروجهم حافظون الا علي ازواجهم او ماملكت ايمانهم (مؤمنون (23)، 5؛ معارج (70)، 29). نمازگزاران واقعي پاكدامن هستند و جز به همسران يا كنيزان خود چشم طمع ندارند. اگر مقصود خليفه اين باشد، استدلال وي به آيه صحيح نخواهد بود؛ زيرا اين آيه در مقام بيان حریم عفت مؤمنان است و اين كه انسان مؤمن جز در مدار زوجيت يا ملك يمين با هيچ زني نزديكي نمي كند و اين مطلب با وجود شروط يا قيدهايي كه عموم اين دو را تخصيص زند، منافاتي ندارد. آيه 22 نساء كه مي فرمايد « حرمت عليكم امهاتكم و بناتكم و اخواتكم و عماتكم و خالاتكم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتكم اللاتي أرضعنكم و اخواتكم من الرضاعة و امهات نسائكم و ربائكم اللاتي في حجوركم.... و ان تجمعوا بين الاختين الا ما قد سلف» (نساء (4)، 23) مي تواند مخصص آيه ياد شده باشد و آن گاه با كنار هم گذاشتن اين دو آيه، نتيجه مي گيريم كه آميزش با دو كنيز كه با هم خواهر باشند، حرام است.

ب. امام علي عليه السلام و داوري هاي عثمان 1. زني پس از گذشت شش ماه از زمان ازدواج، وضع حمل كرد. عثمان دستور رجم او را صادر كرد. امام علي عليه السلام به او فرمود : «آيا قرآن نخوانده اي؟! » عثمان گفت : «خوانده ام». امام علي عليه السلام فرمود : «آيا نشنیده اي كه خداوند مي فرمايد : «حمله و فصاله ثلاثون شهرا» (احقاف (46)، 15) و در جايي ديگر مي فرمايد : «حولین کاملین» (بقره (2)، 233). با اين حساب مدت حمل مي تواند شش ماه باشد » عثمان گفت : به خدا سوگند! تاكنون به اين حقيقت آگاه نشده بودم (بيهقي، ج 11، ص 428)؛ البته برخي عالمان اهل سنت قضيه پيشين را با اندكي تفاوت، هم به عثمان و هم به عمر بن خطاب نسبت داده اند.

2. از جمله حقوق زن در اسلام این است که اگر مردی همسر خود را طلاق دهد و پیش از آن که عده زن سپری شود مرد در گذرد، زن هم چون ورثه دیگر، از شوهر خود ارث می برد؛ زیرا تا عده زن سپری نشده، پیوند زناشویی برقرار است.

در زمان خلافت عثمان، مردی دارای دو زن یکی از انصار و دیگری از بنی هاشم بود. از قضا آن مرد، زن انصاری خود را طلاق داد و پس از مدتی در گذشت. زن انصاری نزد خلیفه رفت و گفت: هنوز عده من سپری نشده است و من میراث خود را می خواهم. عثمان در داوری فرو ماند و جریان را به اطلاع امام علی علیه السلام رساند. حضرت فرمود: اگر زن انصاری سوگند یاد کند که پس از در گذشت شوهرش سه بار قاعده نشده است می تواند از شوهر خود ارث ببرد.

عثمان به زن هاشمیه گفت: این داوری مربوط به پسر عمت علی است و من در این باره نظری ندارم. وی گفت: من به داوری امام علی علیه السلام راضی هستم. او سوگند یاد کند و ارث ببرد (توری طبرسی، ج 17، ص 200، ح 21145).

ج. امام علی علیه السلام و ناراضیان خلیفه امام علی علیه السلام با سه حاکم در سه دوره متفاوت رو به رو بود که هر کدام موضعی متفاوت و فراخور خود را می طلبید. در دوران خلیفه اول و دوم مردم به طور نسبی آرام و راضی بودند. در عصر خلیفه سوم مردم از وضعیت موجود به ستوه آمده، نتوانستند چنین وضعیتی را تحمل کنند.

1. وساطت و میانجیگری

امام علی علیه السلام بین خلیفه و ناراضیان جامعه، نقش میانجیگری و موضع مصلحانه را اتخاذ کرد. این بدان معنا نبود که اعمال خلیفه مورد رضا و قابل دفاع برای حضرت باشد. علی علیه السلام می کوشید تا با وساطت خود، از وقوع فتنه و آشوب در جامعه جلوگیری کند.

زمانی که ناراضیان مصر برای بار اول، اطراف منزل عثمان جمع شدند، خلیفه که بارها با وساطت امام علی علیه السلام از ناراضیانی ناراضیان نجات یافته بود، فردی را نزد امام علی علیه السلام فرستاد و احتمال کشته شدن خود را به وی گوشزد کرد و از امام خواست تا ضمن صحبت و تعهد به قبول خواسته های آنان از طرف وی، ناراضیان را بازگرداند. امام علی علیه السلام میان ناراضیان حضور یافته، قول و تعهد خلیفه را گوشزد کرد و مردم نیز با شرط نوشتن عهد نامه کتبی و ارائه سه روز مهلت به خلیفه، همان گونه که او خواسته بود، اطراف منزل خلیفه را ترک کردند (طبری، ج 3، ص 394 ج 377).

2. فرستادن آب

هنگامی که انقلابیان، خانه عثمان را محاصره کردند، کوشش های امام علی علیه السلام به نتیجه ای نرسید. محاصره کنندگان با جدیت تمام، خواستار تحویل مروان و برکناری خلیفه شدند؛ ولی خلیفه، مروان را تحویل نمی داد؛ زیرا می ترسید وی را به قتل برسانند و خود نیز حاضر به برکناری نمی شد.

عثمان این بار نیز برای امام علی علیه السلام پیام فرستاد که «این قوم او را خواهند کشت، و آب را بر او بسته اند» و از امام علی علیه السلام تقاضای آب کرد (بلاذری، ج 5، ص 68 و 69). امام، مشک هایی از آب را از طریق

فرزندانش حسن و حسین علیه السلام برای خلیفه فرستاد و محاصره کنندگان چون دیدند اینان فرزندان امام علی علیه السلام هستند، ممانعتی از بردن آب نکردند.

خلیفه شعری برای امام علی علیه السلام فرستاد که « فان كنت مأكولا فكُن انت آكلي...؛ اگر بنا است من خورده شوم، تو خورنده ی من باش، و گرنه مرا دریاب» (ابن خلدون، ج 2، ص 1047).

3. جلوگیری از قتل خلیفه

هنگامی که به امام علی علیه السلام خبر می رسد مردم تصمیم گرفته اند عثمان را بکشند، حضرت به فرزندان خود حسن و حسین علیه السلام دستور می دهد «شمشیرهای خود را بردارید و بر در خانه عثمان بایستید و اجازه ندهید کسی به خلیفه دست یابد» (10) (سیوطی، ص 159؛ بلاذری، ج 6، ص 185). فرزندان امام علی علیه السلام به سرعت تمام، خود را به خانه عثمان رساندند و با مهاجمان نبرد کردند به حدی که سر و صورت امام حسن علیه السلام خونین و سر قنبر غلام امام علی علیه السلام به شدت مجروح شد (سیوطی، ص 160، علی بن الحسین مسعودی، ج 2 ص 348).

4. به خاک سپاری عثمان

هنگامی که خبر قتل خلیفه به امام علی علیه السلام رسید، حضرت شتابان به سوی منزل وی شتافت و در این هنگام به محافظان منزل از جمله دو فرزندش حسن و حسین علیه السلام اعتراض کرد. سرانجام با وساطت و میانجیگری امام علی علیه السلام و فرستادن فرزندش حسن علیه السلام خواست تا اجازه دهند خلیفه دفن شود. آنان حرمت امام علی علیه السلام را نگاه داشتند و امام به همراه چند تن از صحابه، او را به خاک سپردند (ابن اعثم کوفی، ج 2 ص 242، طبری، ج 3، ص 438، ذکر بعضی سیر عثمان بن عفان).

نتیجه پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و در جریان سقیفه، عده ای فرصت طلب، جهت ایجاد اختلاف، برای بیعت به در خانه علی علیه السلام آمدند و حضرت دست رد به سینه آنان کوید و برای مصالح برتر و وحدت امت اسلامی سکوت، و در جهت وحدت اسلامی با خلفا همکاری کرد.

علی علیه السلام در دوران 25 ساله سکوت خویش بیشتر می کوشید وظیفه الهی و انسانی خود را در قالب مشاوری های نظامی، سیاسی، علمی، قضایی، اقتصادی و... برای حفظ دین و ثبات جامعه نوپای اسلامی به انجام رساند. او نمی توانست در برابر معضلات گوناگون که دامنگیر اسلام و امت اسلامی شده بود و بقای دین و حیات مسلمانان را به خطر جدی انداخته بود، بی تفاوت بماند آن هم به بهانه این که حقش را گرفته اند؛ البته همکاری علی علیه السلام با خلفا به حدی بود که خلفا از آن به نفع خویش بهره نگیرند و مشروعیت خود را مطرح نسازند.

علی علیه السلام در سه دوران با سه شخص متفاوت روبه رو بود که هر کدام از این دوران، موضع مناسب با خود را می طلبید؛ بدین سبب حضرت در عصر خلیفه سوم، افزون بر این که در جایگاه مرجع علمی و قضایی مورد مشورت خلیفه قرار گرفت، در برابر ناراضیان خلیفه نیز نقش میانجیگری را به عهده داشت و هنگام محاصره خانه خلیفه و بستن آب بر وی، به خلیفه آب رساند و فرزندانش را برای حفاظت از او به در خانه اش گماشت. مراسم خاک سپاری خلیفه را نیز علی علیه السلام انجام داد.

- 1 . منابع و مآخذ 1 . محمد بن يعقوب كليني، اصول كافي، دارالتعارف، الطبعة الرابعة.
- 2 . محمد ابي يعلي الفراء، الاحكام السلطانية، ايران، سازمان تبليغات اسلامي، 1406 هـ.
- 3 . خواجه احمد بن محمد بن اعثم كوفي، الفتوح، هند، حيدر آباد دكن، دايرة المعارف العثمانية، الطبعة الاولى، 1388 هـ ؛ همو، بيروت دار الكتب العلمية.
- 4 . محمد بن النعمان مفيد، الارشاد، قم، انتشارات بصيرتي.
- 5 . محمد بن الحسن بن دريد ازدي بصري، المجتبى، دوم، هند، حيدر آباد 1362 ق.
- 6 . مجد الدين بن الاثير، النهاية في غريب الحديث و الاثر، تحقيق طاهر احمد زاوي و محمود محمد طناحي، مؤسسه اسماعيليان، قم، 1364 ش.
- 7 . عبدالملك ابن هشام، السيرة النبوية، چاپ عمر عبدالسلام تدمري، بيروت، 1409 / 1989.
- 8 . علي بن اثير جزري، الكامل في التاريخ، بيروت 1409 / 1989.
- 9 . محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، بيروت، دار صادر.
- 10 . شريف رضي، الخصايص الائمة خصائص امير المؤمنين عليه السلام ، تحقيق، الدكتور محمد هادي اميني، مشهد، مؤسسة طبع و النشر آستانة الرضوية المقدسه، 1406 ق.
- 11 . احمد بن حسيني بيهقي، السنن الكبرى، اول، دار الفكر، بيروت، 1419 ق.
- 12 . عبدالحسين اميني، الغدير، تهران، 1371 ش.
- 13 . سيد محسن امين، اعيان الشيعة، چاپ حسن امين، بيروت، 1986 م / 1406 ق.
- 14 . طاهر بن مطهر مقدسي، البدؤ التاريخ، مكتبة الاسلاميه، 1962 م.
- 15 . حاكم نيشابوري، المستدرک علي الصحيحين، تلخيص، رياض، مكتبة النصر الحديث.
- 16 . شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، العبر في خبر من عبر، تحقيق فؤاد سعيد، كويت، دارالكتب، 1961 م.
- 17 . ابوحنيفه احمد بن داوود دينوري، الاخبار الطوال، طبع بنفقة المكتبة العربية، نعمان الاعظمي، بغداد [بي تا].
- 18 . محمود زمخشري، الكشف، بيروت، 1407 ق.
- 19 . جلال الدين سيوطي، الدر المنثور في التفسير بالمأثور، قم، 1404 ق.
- 20 . محمد بن احمد قرطبي، الجامع لاحكام القرآن، بيروت، 1985 م / 1405 ق.
- 21 . محمد بن عمر فخر رازي، التفسير الكبير، بيروت، دار احياء التراث العربي.
- 22 . يوسف بن عبد البر قرطبي مالكي، الاستيعاب في معرفة الاصحاب، بيروت 1328 ق.
- 23 . احمد بن يحيي بن بلاذري، انساب الاشراف، حققه، محمد باقر المحمودي، لبنان، منشورات مؤسسه الاعلامي للمطبوعات، 1974 م.
- 24 . ابوزيد عبدالرحمان بن محمد بن خلدون، العبر و ديوان المبتدا و الخبر في ايام العرب ...، بيروت، دار كتب اللبناني، 1956 م / 1061 ق.
- 25 . عبد الله بن مسلم بن قتيبة، الامامه و السياسه، اول، قم، شريف رضي، 1363 ش.
- 26 . احمد بن عبدربه اندلسي، العقد الفريد، بيروت، 1409 ق / 1989 م.
- 27 . ابن كثير القرشي الدمشقي الشافعي، البدايه و النهايه في التاريخ، مصر، مطبعة السعاده، 1351 ش.
- 28 . محمد باقر مجلسي، بحار الانوار، تهران، 1362 ش.

- 29 . نصير الدين عبد الجليل قزويني رازي، بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضايح الروافض، سيد جلال الدين محدث، 1371 ش.
- 30 . محمد بن جرير بن يزيد طبري، تاريخ الامم والملوك، تاريخ طبري، بيروت، چاپ محمد ابوالفضل ابراهيم. دار التراث.
- 31 . كلاعي البلسي و هذبه خورشيد احمد فارق، تاريخ الردّه، اقتبسه من الاكتفاً، معهد الدراسات الاسلاميه، هند، 1920 م.
32. عبد الرحمان بن جوزي، تاريخ عمر بن خطاب، قدم له و علق عليه عبد الكريم الزماعي، دمشق.
- 33 . غزالي، احياء علوم الدين، دوم، بيروت، 1405 ق / 1985 م.
- 34 . عبد الرحمن ابن خلدون، تاريخ ابن خلدون، بيروت، 1391 / 1071.
- 35 . يوسف ابن جوزي، تذكره الخواص، تهران، كتابخانه نينوا.
- 36 . احمد ابن يعقوب يعقوبي، تاريخ يعقوبي، بيروت، دار صادر، 1379 ق، ترجمه ابراهيم آيتي، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، 1378 ش.
- 37 . جلال الدين سيوطي، تاريخ خلفاء، مصر، مطبعة السعادة، 1371 ق.
- 38 . علي بن حسن بن عساكر، تاريخ مدينه، دمشق، مجمع اللغة العربيه، 1398 ق.
- 39 . محمد بن حسن طوسي، تهذيب الاحكام، تصحيح و تعليق علي اكبر غفاري، اول، نشر صدوق، تهران، 1417 ق.
- 40 . احمد بن عبد الله طبري، ذخاير العقبي في مناقب ذوي القربي، قاهره، 1356 ق.
- 41 . ازدي بصري، فتوح الشام، صححه ويليام ناسوليس ايرلندي، طبع في كلكته، 1854 ق.
- 42 . محمد معين، فرهنگ معين، چهارم، 1360 ش.
- 43 . خليل جرّ، سيد حميد طببييان، فرهنگ لاروس، مؤسسه انتشارات امير كبير، تهران، 1367 ش.
- 44 . جعفر سبхани، فروغ ولايت، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام 1376 ش.
- 45 . واقدی، فتوح الشام، الطبعة الثانية، بالمطبعة العثمانية، شيخ عثمان عبدالرزاق، 1304 ق.
- 46 . يحيي بن جابر بلاذري، فتوح البلدان، تعليق رضوان محمد رضوان، مصر، المطبعة المصرية بالازهر، الطبعة الاولى 1350 / 1319 ق.
- 47 . ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، قم، چاپ محمد ابوالفضل ابراهيم، 1404 ق.
- 48 . مرتضي عالمي، فصلنامه مطالعات تاريخي، سال اول، ش 3، 1368 ش.
- 49 . متقي هندي، كنز العمال، بيروت، 1409 ق / 1989 م.
- 50 . محمد رواس قلعه چي، موسوعة فقه علي بن ابي طالب عليه السلام، اول، دارالنفائيس، بيروت 1417 ق.
- 51 . محمد بن النعمان، مفيد، مصنفات، قم، 1413 ق.
- 52 . ابوالحسن علي بن الحسين مسعودي، مروج الذهب، مصر، مطبعة البهية المصرية، ادارة الملتزم 1346 ق.
- 53 . جعفر سبхани، مباني حكومت اسلامي، ترجمه و نگارش داوود الهامي، موسسه علمي و فرهنگي سيد الشهداء، 1370 ش.
- 54 . ميرزا حسين النوري الطبرسي، مستدرک الوسائل، موسسه آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، 1407 ق.
- 55 . فخر الدين طريحي، مجمع البحرين.

56. عبده، صبحي صالح، نهج البلاغه.

57. وحدت جوامع در نهج البلاغه، برگرفته از آثار آیت الله جوادي آملی، سعید بند علی، مرکز نشر اسراء، اول، 1380 ش.

چکیده

یکی از راه های قدرتمندی اسلام، وحدت و همدلی است و معرفی عالمانی که در اصلاح امت اسلامی کوشش هایی کرده، و تلاش خود را در این راه وجهه همت خود قرار داده اند، نقش بسزایی در تحقق این آرمان دارد. در عصر حاضر سکوت در برابر هجمه های فرهنگی و اعتقادی دشمنان، اسلام را از هر زمان دیگر آسیب پذیرتر می سازد؛ چنان که در گذشته نیز در اثر بی کفایتی زمامداران حکومت های اسلامی و دامن زدن آنان به اختلافات فرقه ای، بسیاری از آثار ارزشمند اسلامی را از دست داده ایم و سال های درازی سرمایه های فکری و هنری خویش را صرف اختلافات بی اساس کرده ایم.

برای اسلام با همه غنا و دارایی بی نظیرش، هیچ گاه این موقعیت پیش نیامده که آرزوهای خود را آن طور که شایسته است میان مسلمان محقق سازد. اکنون وقت آن است که نگاهی واقع بینانه تر و بی پیرایه تر به اسلام بیفکنیم و با بازگشتی دوباره به اخلاص و ایمان صدر اسلام، مشترکات مذاهب گوناگون اسلامی را در دستور کار خود قرار دهیم تا شاید اسلامی یکپارچه، قدرتمند و قوی را به ارمغان آوریم. رسیدن به این هدف، عوامل گوناگونی را می طلبد که معرفی عالمان و فرهیختگان کشورهای اسلامی یکی از این عوامل است. در ادامه به معرفی دو تن از عالمان مسلمان می پردازیم که نقش مهمی در تقریب مذاهب اسلامی، دعوت مردم به وحدت و همدلی و بیداری اسلامی ایفا کرده اند.

پی نوشت ها :

1. صیرورة الشیئین الموجودین شیئا واحدا.

2. ابوذر، سلمان، مقداد، عمار، ابویوب انصاری، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله فروة ابن عمرو، ابی ابن کعب، براء ابن عازب، ابوالهیثم ابن التیهان، خالد بن سعید و بریده اسلمی، خزیه ابن ثابت و... بیعت نکردند (ابن عبدربه، العقد الفرید، ج 4، ص 247).

3. در خطبه سوم نهج البلاغه، چهار مرتبه از خلیفه اول انتقاد شده است. در خطبه سوم بخش 8 6 از خلیفه دوم انتقاد شده است. در خطبه 3 بخش 11 10 از خلیفه سوم انتقاد شده است.

4. این که علی علیه السلام همسر خود را در شب غسل داده و دفن کرده است، ناخشنودی خود و دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را اعلان کرد. (محمد بن جریر بن یزید، تاریخ طبری، ج 3، ص 208؛ اسماعیل البخاری، صحیح بخاری، ج 3، ص 142).

5. این عده کسانی چون مسیلمه کذاب، طلحه بن خویلد، سجاح بنت سلمی و ... بودند که قبایلی چون اسد، بنی سلیم و غطفان را گرد خود فراهم ساخته بودند (احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ابراهیم آیتی، ج 2 ص 4).

6. از این عده قبایل کنده، حضر موت، بنی یربوع و رئیس آنان مالک بن نویره، قیس بن عاصم، حارثة بن سراقه و ... هستند (کلاعی البلسنی، تاریخ الردّه، ص 3 و 10).

7. علی علیه السلام فرمود : «و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی...» به خدا سوگند! اگر عرب تماما در کارزار با من

- روبه رو شوند، به آنان پشت نمی كنم (نهج البلاغه، عبده، نامه 45، ص 81).
8. «كان سبب قدوم عمر الي الشام ن ابا عبيدة حصر بيت المقدس فطلب اهله منه ن يصلحهم علي صلح اهل مدن الشام و أن يكون المتولي للعقد عمر بن خطاب، فكتب اليه بذلك فسار عن المدينة واستخلف عليه علي بن ابي طالب» (ابن اثير، الكامل في التاريخ، بيروت، دار الفكر، ج 2، ص 348، ذكر فتح بيت المقدس، عبد الرحمن ابن خلدون، تاريخ، ج2، قسمت 2، ص 91؛ محمد طبري، ج 3، ص 480).
9. «ثم جمع وجوه اصحاب رسول الله صلي الله عليه و آله [و اعلام العرب] و ارسل الي علي عليه السلام و كان استخلفه علي المدينة فاتاه» (ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج 2 ص 309 « ذكر ابتداء امر القادسيه»).
10. اذهباً بسيفكما حتي تقوما علي باب عثمان فلا تدعا احدا يصل اليه.